

## روش‌شناسی تاریخی علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان»\*

ahmadi\_mh@ut.ac.ir

محمدحسن احمدی / استادیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی

دریافت: ۱۳۹۳/۱/۳۱ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۶

### چکیده

علامه طباطبائی در تفسیر خود، از تاریخ بهره برده و قبول تحریف عهدین، ایشان را از مراجعه به عهدین باز نداشته است. بهره‌گیری از تواتر تاریخی، نقل مطالب تاریخی عهدین در تفسیر، برای تأیید یافته‌های تفسیری یا برای مقایسه بین گزارش‌ها و یا برای نقد و رد آنها روش متداول علامه است. بررسی رویکرد تاریخی مؤلف «المیزان» در دو حوزه گزارش‌های تاریخی در قالب اخبار آحاد و متواترهای تاریخی دو حوزه کاملاً مستقل است. بهره‌گیری علامه طباطبائی از تواتر در تفسیر، نوع رویکرد ایشان در مواجهه با گزارش‌های تاریخی (اخبار آحاد) و نقد متنی گزارش‌های تاریخی سه بخش مستقل این مقاله است. آنچه در مجموع، در روش تاریخی مرحوم علامه مشهود است این است که ایشان توانسته ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر را از نوعی انزوای تفسیری بیرون آورد و رویکرد حاکم بر تفسیر یعنی تاریخ‌گریزی را به سمت اعتدال پیش برد.

**کلیدواژه‌ها:** علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، روش‌شناسی تاریخی، تاریخ، تواتر، خبر واحد، اسرائیلیات، کتاب مقدس.

### مقدمه

تاریخ و تاریخ‌نگاری بخش عظیمی از فرهنگ مکتوب عصر اسلامی را به خود اختصاص داده و آیات تاریخی قرآن، عمده‌ترین عامل توجه مسلمانان به تاریخ و رشد تاریخ‌نگاری اسلامی به شمار آمده است (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۳۹). از سوی دیگر، علم تاریخ در افق اندیشه‌اندیشوران و عالمان دینی در جایگاه رفیعی قرار دارد و همواره به بزرگی و سودمندی ستوده شده است. با وجود بالا بودن فراوانی آیات تاریخی، نیاز است تا روش تفسیر این دسته از آیات، به‌ویژه از حیث ارتباط آنها با منابع تاریخی، تبیین شود. آیات تاریخی کمتر با روشی جامع و ضابطه‌مند بررسی شده است. این در حالی است که آیات الاحکام، آیات اخلاقی، آیات اعتقادی و مانند آن سهم و جایگاه خود را در تفاسیر موضوعی باز کرده‌اند و مبانی روشنی برای تفسیر آنها وجود دارد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۵۷).

اساس رویکرد رایج، نگاه سلبی به تاریخ در تفسیر است؛ به این معنا که اساس و شالوده آن بر مبنای احتیاط در حوزه تفسیر و لزوم اتکا به منابع معتبر در تفسیر شکل گرفته است. این گرایش شامل طیف وسیعی از دیدگاه‌های مفسرانی می‌شود که به دنبال تقویت نقش حضور تاریخ در تفسیر نبوده و بلکه این حضور را تضعیف نیز کرده‌اند. اگرچه گروهی را به این نام در میان مکاتب و روش‌های تفسیری نمی‌توان یافت، ولی از مجموع تعامل برخی مفسران با آیات، به‌ویژه آیات تاریخی قرآن، این‌گونه استنباط می‌شود که ابزار تاریخ در مجموعه سایر ابزارها و روش‌های تفسیری، اولویت خاصی ندارد. در این گرایش، نشانی از یک رویکرد خوش‌بینانه به مجموعه تاریخ و از جمله عهدین نمی‌توان یافت. شاید این توضیحات سیدقطب بتواند مستند خوبی برای تبیین این گرایش باشد. نظر ایشان درباره تعامل تاریخ و تفسیر چنین است:

تاریخ (مدون) نسبت به عمر بشریت، بسیار کم سن است. چه بسیار وقایعی که قبل از این تاریخ مدون اتفاق افتاده، ولی این تاریخ چیزی از آن نمی‌داند. لذا، تاریخ چیزی نیست که بخواهیم پاسخ سوالاتمان را از آن بگیریم. اگر تورات از تحریف و زیادت‌های متنی در امان مانده بود قطعاً مرجع مطمئنی برای پاره‌ای از این وقایع بود، ولی (متأسفانه) تورات به اساطیری گرفتار شده که شکی در بی‌پایه بودن و اسطوره بودن آنها نیست، و از گزارش‌هایی پر شده که بدون هیچ شکی به کلام و حیاتی از طرف خدا اضافه شده است و لذا، تورات هم مصدر مطمئنی برای (تفسیر) قصه‌های تاریخی قرآن نیست. بنابراین، تنها قرآن است که از تحریف و تبدیل در امان مانده و تنها منبع تفسیر آیات تاریخی قرآن به‌شمار می‌رود (سیدقطب، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۲۹۰).

این گرایش البته دارای ریشه‌های تاریخی است؛ چراکه حکمای قرون نخستین اسلامی در بحث از دانش‌های گوناگون و طبقه‌بندی آنها، از تاریخ کمتر نام برده یا اصلاً آن را به حساب نیاورده‌اند؛ حتی

کسانی تاریخ‌نگاری را نیز تحقیر کرده و آن را چیزی جز افسانه‌های بی‌فایده ندانسته‌اند (همان، ص ۲۰). در این رویکرد، مهم‌ترین شاخصه‌ای که موجب بی‌اقبال شدن مفسران به تاریخ شده وجود پدیده‌ای به نام «اسرائیلیات» است؛ چنان‌که در سنجش روش‌های تفسیری، میزان نقل مفسر از اسرائیلیات، شاخصه مهمی برای سنجش اعتبار تفسیر وی تعیین شده است (ایازی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۶۴).

با توجه به چنین فضایی است که ضرورت توجه به روش تاریخی در تفسیر، دوچندان می‌شود. علامه طباطبائی یکی از مفسرانی است که سعی کرده با نگاهی روش‌مند به تفسیر، مرز روشنی بین تفسیر آیات تاریخی و سایر آیات ایجاد کند. آنچه به‌عنوان مبنای مهم در رویکرد تاریخی مرحوم علامه مورد نظر واقع شده تمایز بین تواتر و خبر واحد در یک رویکرد تاریخی است. در این مقاله، سعی می‌شود تا رویکرد تاریخی مرحوم علامه با توجه به این تمایز، بازخوانی شود. بر این اساس، پس از توضیح درباره تمایز تواتر و خبر واحد در تاریخ، مقاله در سه قسمت تنظیم شده است:

### تواتر و خبر واحد در تاریخ

نقدهای سندی درباره اخبار تاریخی، معمولاً در درجه دوم پس از نقد محتوایی قرار گرفته است. تعریف «خبر واحد» مربوط به احکام شرعی است و سرایت دادن آن به غیر آن — از جمله گزارش‌های تاریخی — درست نیست. اساساً تعریف «خبر واحد» در حوزه فقه و احکام شرعی شکل گرفته است. روایات تاریخی بسان سایر روایات تفسیری و غیرتفسیری، باید از لحاظ سندی نقد شوند. مرحوم علامه علت خودداری از نقل روایات تاریخی را این‌گونه ذکر می‌کند:

به این دلیل که یک‌یک آن احادیث خبر واحدند و خبر واحد تنها در احکام حجت است، نه در مثال مقام ما، که مقام تاریخ و سرگذشت است، علاوه بر این، وضع آن روایات طوری است که اگر مراجعه کنی، خواهی دید نمی‌توانی خصوصیات آنها را به وسیله آیات قرآنی تصحیح کرد، حرف‌هایی دارد که قابل تصحیح نیست (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۷، ص ۲۵۳).

تمام آنچه را درباره آسیب‌های تاریخ گفته می‌شود باید ناظر به حوزه خبرهای واحد تاریخی دانست. از همین روی که اخبار تاریخی خبرهای واحدی بیش نیست، رویکردهای سلبی در استخدام این‌گونه گزارش‌ها در تفسیر به وجود آمده است.

چه‌بسا مفسر از تاریخ استفاده می‌کند، اما خودش به آن توجه ندارد. اگر بپذیریم که مفسر بسان هر مؤلفی نسبت به آنچه تحقیق می‌کند یک پیش‌فهم دارد، می‌توان یکی از پیش‌فهم‌ها و پیش‌دانسته‌های مفسر را شناخت‌های تاریخی او دانست. طبیعی است که این شناخت‌ها از عدم به وجود نمی‌آید. در

توضیح اقسام «تواتر» گفته شده که تواتر یا «لفظی» است یا «معنوی» و یا «اجمالی». گرچه در صحنه عمل، مراد از تواتر معمولاً تواتر تاریخی است، اما به دو قسم دیگر تواتر نیز باید توجه شود. اخبار تاریخی در قالب تک‌تک گزارش‌ها نمود پیدا می‌کنند، اما تواتر تاریخی از مجموع گزارش‌ها به‌دست می‌آید. اعتبار تاریخ را نباید در تک‌تک گزارش‌های تاریخی دید. می‌توان گفت: مسلم است که هیچ مفسری تفسیر خود را بر گزارش تاریخی بنا نهد، اما این بدان معنا نیست که تاریخ در کار مفسر سودمند نیفتاده است. تأثیر تاریخ را باید در فضاهای تاریخی خلق شده توسط مجموع گزارش‌های تاریخی مشاهده کرد.

در واقع، باید گفت: تاریخی که به‌عنوان معیار می‌تواند مطرح باشد، تاریخ به معنای «تک‌تک گزارش‌های تاریخی» نیست، بلکه تاریخ به معنای «متواترهای تاریخی» است. برخی کوشیده‌اند تاریخ را معیاری برای صحت سنجش روایات بدانند (نفیسی، ۱۳۸۳، ص ۵۱۶). اگر مراد ایشان از تاریخ، گزارش‌های تاریخی صحیح و وقایع تاریخی مسلم باشد، باید گفت: در این راه، توفیقی نیافته‌اند؛ چراکه تاریخی که آنها از آن به‌عنوان «معیار» یاد می‌کنند، دست‌کم درباره تاریخ قبل از اسلام وجود خارجی ندارد. مفسران هیچ‌گاه از یک گزارش تاریخی، به‌عنوان ابزاری برای فهم خود آیه سود نچسته‌اند، چه رسد به آنکه بخواهیم همین تاریخ را معیار سنجش روایات هم قرار دهیم. معیار بودن گزارش‌های تاریخی در حوزه تاریخ امم پیشین، کمتر کاربرد دارد. این نوع تاریخ، به سبب آنکه مربوط به زمان ماقبل تاریخ است، عملاً گزارش‌های غیرقابل اعتمادتری نسبت به تاریخ اسلام دارد.

بیشتر اهمیت و ارزشی را که در متون دینی برای تاریخ در نظر گرفته شده است باید در ورای همین تواتر تاریخی دید. «معرفت تاریخی» معرفتی است که از برآیند گزارش‌های تاریخی به‌دست می‌آید و لزوماً قابل تحدید به یک گزارش خاص تاریخی نیست. توفیق قرآن و بزرگان دین به مطالعه تاریخ را نیز می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. اساساً با توجه به همین نگاه به تاریخ، می‌توان از قرار گرفتن تاریخ در ردیف منابع معرفتی سخن گفت. برای نمونه، حادثه کربلا با همه تحریف‌هایی که در گزارش آن صورت گرفته، اما مجموع این گزارش‌ها بر یک سلسله متواترات تاریخی بنا شده است.

### الف. تواتر تاریخی در تفسیر

تاریخ به صورت غیرمستقیم، زمینه تفسیر را برای مفسر فراهم می‌کند. اگرچه نتوان نمونه عینی خاصی را نشان داد که مفسر براساس آن، یک آیه را تفسیر کرده است، اما اگر به بسترهای تفسیر مفسر توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که وی در ناخودآگاه درون خود، بر تاریخ تکیه کرده و آن را پایه‌ای برای

تفسیر خود قرار داده است. بسیاری از همان مفسرانی که از تاریخ و ورود آن به تفسیر واهمه داشتند، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه به تواتری ناشی از اخبار تاریخی بها داده و آن را زمینه فهم آیات قرار داده‌اند. تاریخ بیش از آنکه مورد نظر مفسران بوده، می‌تواند و توانسته است در خدمت تفسیر باشد. مفسران خواسته یا ناخواسته از تاریخ استفاده کرده‌اند. تاریخ از این منظر، بیش از آنچه متصور است، به تفسیر سود رسانده است.

می‌توان گفت: در مقام عمل، همان مفسرانی که از ناتوانی تاریخ در تفسیر آیات قرآن سخن گفته‌اند از تاریخ بهره گرفته‌اند. در برخی موارد، برداشت از یک آیه به صورت ناخودآگاه مبتنی بر پیش‌فرض‌های تاریخی مفسر بوده و یا اینکه مفسر در توضیح بیشتر آیه، به تاریخ روی آورده است. به نظر می‌رسد سهم عمده‌ای از نقش تاریخ در تفسیر را باید در همین پیش‌فرض‌های تاریخی جست‌وجو کرد؛ پیش‌فرض‌هایی که ناشی از تواتر تاریخی است و اعتبار ویژه‌ای در تفسیر دارد.

برای کسی که هیچ زمینه ذهنی تاریخی نسبت به وقایع انبیا و امم پیشین ندارد، آیات تاریخی قرآن کاملاً مفهوم نیست؛ چراکه از نگاه قرآن، باید بسیاری از آگاهی‌های تاریخی مفروض گرفته شود. البته ممکن است کسی این شاخصه را خصوصیت کل آیات بداند که تنها با داشتن زمینه متن، مفهوم می‌شوند، ولی باید گفت: این مسئله در آیات تاریخی و با توجه به ماهیت خاص آنها، قوی‌تر است. یکی از موارد فراوانی که مفسر به اتکای متواترهای تاریخی به تفسیر آیه پرداخته آیات مربوط به گاو بنی اسرائیل است. ذیل آیه «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا» (بقره: ۷۳) آمده است:

یکی از مردمان قوم موسی کشته شد. هر گروهی تهمت این قتل را به دیگری نسبت داد. شاهدهی هم در میان نبود. خداوند خواست تا (از طریق معجزه) حق را از زبان مقتول بیان کند. داستان ذبح بقره مقدمه‌ای برای زنده کردن این مقتول بود؛ به این صورت که قسمتی از گوشت آن گاو را به بدن مقتول بزنند...

با کمی دقت، روشن می‌شود که مفسر بدون توجه به تاریخ، نمی‌توانسته است مفهوم صحیحی از آیه را برداشت کند؛ چراکه در کل داستان، اینکه علت دستور به ذبح چه بوده، روشن نیست؛ اما شاهد تاریخی این علت را روشن کرده است. دریافت مفهوم روشنی از عبارت قرآنی «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا» براساس این مفهوم متواتر تاریخی شکل گرفته است. پایه شکل‌گیری این داستان وجود مقتولی است که قاتل آن معلوم نیست. این مسئله گرچه در گزارش‌های متفاوت، به گونه متفاوتی بیان شده، اما از مجموع همه آن گزارش‌ها به‌عنوان یک مسئله متواتر قابل برداشت است؛ متواتری که بدون توجه به آن، فهم آیه نیز مبهم می‌ماند.

اگر از این تواتر تاریخی پا را فراتر بگذاریم و بخواهیم از تاریخی غیر از آن در تفسیر آیات کمک بگیریم، با همان جبهه‌گیری قاطع برخی از مفسران نسبت به پرهیز از دخالت دادن تاریخ در تفسیر مواجه خواهیم شد. برای نمونه، روایتی که تفسیر برهان از امام عسکری علیه السلام درباره آیه قبل آورده به جزئیات علت وقوع این حادثه اشاره کرده است. در این روایت آمده است:

[در میان بنی اسرائیل] زنی زیبا و دارای فضل و نسب، خواستگاران زیادی داشت. سه پسر عمو هم داشت که به ازدواج با بهترین آنها راضی شده بود، اما دو برادر دیگر حسادت می‌کردند و با نقشه‌ای او را کشتند و شبانه جسد او را در محله‌ای در میان بزرگ‌ترین قبایل بنی اسرائیل رها کردند. هنگام صبح اهل محل متوجه جسد شدند. آن دو پسر عمو هم آمدند و حالت عزا گرفتند، پیراهن خود را پاره کردند و خاک به سر و صورت خود پا شیدند و پیش حضرت موسی علیه السلام از مردم آن محل شکایت کردند... (بحرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۷).

روشن است که پی بردن به این توضیحات اضافه و کشف حلقه‌های مفقوده‌ای که مبتنی بر گزارش‌های غیرمستند است، از جهات علمی برخوردار نیست و با متواترهای مربوط به آیه، فاصله زیادی دارد.

تواتر تاریخی در بسیاری از موارد، به روشن کردن مفهوم نص قرآنی، که مبتنی بر درک درستی از سبب و شأن نزول است، کمک می‌کند. گزارش‌های تاریخی می‌تواند شأن نزول آیات را مشخص کند. بسیاری از آیات تاریخی قرآن تنها به اشاره‌ای گذرا به یک حادثه بسنده کرده و خواننده با خواندن آن از اصل ماجرا مطلع نمی‌شود و چه بسا مطلب را درک نکند. همان‌گونه که پیداست، شناخت سبب نزول یکی از مقدمات فهم آیه است. در تفسیر آیه «إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» (صافات: ۱۳۹-۱۴۰) آمده است:

مراد از فرار کردن حضرت یونس علیه السلام به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد و از آنان اعراض کرد. در کشتی قرعه انداختند و یونس از مغلوبین شد، و جریان بدین قرار بود که نهنگی بر سر راه کشتی درآمد و کشتی را متلاطم کرد و چون سنگین بود خطر غرق همگی را تهدید کرد. ناگزیر شدند از کسانی که در کشتی بودند شخصی را در آب بیندازند تا نهنگ او را ببلعد و از سر راه کشتی به کناری رود. قرعه انداختند. قرعه به نام یونس علیه السلام اصابت کرد. به ناچار، او را به دهان نهنگ سپردند و نهنگ آن جناب را ببلعد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۷، ص ۲۵۳).

روشن است که علت فرار حضرت یونس علیه السلام علت قرعه‌کشی، و ارتباط قرعه‌کشی با بلعیده شدن توسط ماهی از نکاتی است که در آیات به آنها اشاره نشده، ولی بدون توجه به آنها، فضای نزول آیه نیز روشن نیست. آیا می‌توان بدون اتکا به پاسخ تاریخی این نکات، به فهم روشنی از آیه دست یافت؟

یکی از نکات مهمی که حاصل تواتر تاریخی است، ارتباط زمانی پیامبران و امم پیشین است. اینکه

ترتیب پیامبران به چه صورتی است، دقیقاً از آیات قرآن به دست نمی‌آید. اما تواتر ناشی از گزارش‌های تاریخی زمینه فهم روشن این تسلسل را فراهم کرده است.

برای نمونه، یکی از روایاتی را که می‌تواند زمینه این نوع تواتر را فراهم کند از طبری نقل می‌کنیم. وی در بیان اقوال درخصوص نام شموویل، نام‌های شمعون و یوشع بن نون را آورده، ولی در ادامه، روایت مفصلی از وهب بن منبه نقل کرده است که یوشع را اولین نبی پس از حضرت موسی علیه السلام می‌داند و پس از نام بردن از پنج نبی دیگر (کالب، حزقیل، الیاس، یسع، ایلا) به نام شموویل می‌رسد. این انبیا آمدند تا تورات را اقامه کنند و نکات فراموش‌شده آن را یادآوری نمایند (طبری، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۵۷). مجموع این نمونه‌ها نظم تاریخی امم گذشته را ترسیم می‌کند.

علامه طباطبائی با استفاده از همین تواتر، در تفسیر *هُدًى دَقَّأَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ، وَالْأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ* آیه ۵۰ سورة آل عمران در بیان فاصله زمانی بین حضرت داود علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام، قول عیاشی مبنی بر ۴۰۰ سال و سخن *قصص الانبیاء* مبنی بر ۴۸۰ سال را مخالف تاریخ اهل کتاب می‌داند (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۱۶). همچنان‌که قول *الکافی* را مبنی بر پنج هزار سال فاصله بین گویندگان سخن: «إِنَّ اللَّهَ فَخِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» (آل عمران: ۱۸۱) و کشندگان پیامبر به سبب ناسازگاری با تاریخ میلادی موجود، درست نمی‌داند (همان، ج ۴، ص ۸۵).

### ب. رویکرد علامه طباطبائی به گزارش‌های تاریخی (اخبار آحاد)

استفاده از گزارش‌های تاریخی در تفسیر، می‌تواند کاربردها و کارکردهای متعددی از جمله توضیح بیشتر آیه، تصحیح یافته‌های تفسیری و مبنا قرار دادن گزارش تاریخی داشته باشد. عدم نقل گزارش تاریخی، نقل گزارش بدون اظهار نظر و رد گزارش تاریخی نیز می‌تواند شناخت ما را نسبت به رویکرد مرحوم علامه تکمیل کند. در ادامه، هریک از این موارد بررسی می‌شود:

#### ۱. توضیح و جزئیات بیشتر

بسیاری از گزارش‌های تاریخی به هدف توضیح و روشن کردن فضای تاریخی آیه آورده می‌شود. می‌توان انبوه کتاب‌های قصص انبیا را براساس همین نگاه به آیات تاریخی ارزیابی کرد. این گزارش‌های تاریخی به تفصیل واقع‌های پرداخته‌اند که در قرآن به اجمال بدان پرداخته شده است. مرحوم علامه از این شیوه غافل نبوده و به مناسبت آیه محل بحث، از نقل گزارش‌های تاریخی مربوط به آن صرف‌نظر نکرده است.

### ۲. تصحیح یافته‌های تفسیری

گزارش‌های تاریخی می‌تواند مفسر را نسبت به یافته تفسیری، به تأمل وادارد. همین مسئله موجب شده است مفسر در ارائه تفسیر درست از آیه، به عهدین بی‌توجه نباشد.

چنان‌که می‌دانیم، قرآن کریم تصریح کرده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام تا سن کهولت زنده می‌ماند: «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (آل عمران: ۴۶). این در حالی است که انجیل‌ها دلالت دارند بر اینکه بیش از سی و سه سال در روی زمین زندگی نکرد. علامه طباطبائی ضمن عدم رد صریح نظر انجیل، این مسئله را قابل تأمل بیشتری می‌داند. ایشان حتی راه‌حلی‌هایی را از دیگران نقل می‌کند؛ از جمله اینکه:

بعضی گفته‌اند: سخن گفتن وی با مردم در سن کهولت، بعد از برگشتش از آسمان است؛ چون آن جناب قبل از آنکه به آسمان صعود کند، به سن کهولت نرسیده بود، تا در آن سن با مردم سخن گفته باشد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۹۶).

و یا اینکه:

چه‌بسا گفته باشند آنچه بعد از بررسی دقیق در کتب تاریخ به دست می‌آید، این است که عیسی علیه السلام بر خلاف آنچه از انجیل‌ها استفاده می‌شود، حدود شصت و چهار سال در زمین زندگی کرد (همان).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مرحوم علامه بنا بر طرد کلی نظر عهدین ندارد، بلکه بعکس، به دنبال آن است تا راه‌حل و وجه جمعی بین اقوال بیابد. بر همین اساس، ترجیح می‌دهد این‌گونه جمع کند: «آنچه از سیاق آیه مورد بحث استفاده می‌شود این است که می‌خواهد به یکی از معجزات آن جناب اشاره کند» (همان).

### ۳. مبنا قرار دادن گزارش تاریخی

مفسر در برخی موارد، دیدگاه خود را بر پایه گزارش تاریخی بنا می‌نهد. درباره این‌که ذوالقرنین همان کوروش است، استناد به قسمت‌هایی از تورات منشأ پذیرش این قول شده است. این قسمت‌ها عبارتند از: کتاب «عزرا»، فصل اول؛ کتاب «دانیال»، فصل ششم؛ کتاب «اشعیا»، فصل ۴۴ و ۴۵ که در آنها به‌طور مفصل به تجلیل و تقدیس کوروش پرداخته‌اند (همان، ج ۱۳، ص ۳۹۲).

یا آنکه در واکوی یاجوج و ماجوج، برخی به تورات ارجاع داده‌اند که در موارد ذیل نام «یاجوج» و «ماجوج» به چشم می‌خورد: سفر «پیدایش»، فصل ۱۰؛ کتاب «حزقیال»، فصل ۳۸؛ همان کتاب، فصل ۳۹؛ و اصحاح ۲۰ از «رؤیای یوحنا» (همان، ص ۳۸۱).

در بررسی لغوی معنای «مسیح»، علامه طباطبائی از میان وجوهی که برای «مسیح» گفته شده، گرچه وجه خاصی را انتخاب نمی‌کند، ولی در بررسی دو وجه از این وجوه، به تاریخ و عهدین متمسک می‌شود:

وجه اول: کلمه «مسیح» عربی کلمه «مشیحا»ی عبری است که در کتب عهدین عبری آمده و به‌گونه‌ای که از این دو کتاب استفاده می‌شود، رسم بنی‌اسرائیل چنین بوده که هر پادشاهی تاج‌گذاری می‌کرده، که کاهنان او را با روغن مقدس مسح می‌کرده‌اند تا سلطنتش مبارک شود و بدین مناسبت، پادشاه را «مشیحا» می‌گفتند، که یا به معنای خود «شاه» است و یا به معنای «مبارک» (همان، ج ۳، ص ۳۰۴).

وجه دوم: از کتب بنی‌اسرائیل استفاده می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام را از این جهت «مسیحا» نامیدند که در بشارت آمدنش خوانده بودند: او به زودی در بنی‌اسرائیل ظهور می‌کند و او بر ایشان حکم می‌راند و منجی ایشان است. در انجیل آمده:

وقتی فرشته نزد مریم درآمد و گفت: ... پسری می‌زایی و نامش را «یسوع» می‌گذاری و این به زودی مردی عظیم می‌شود که حتی او را پسر خدای علی می‌خوانند و رب به او کرسی داود، پدرش، را خواهد داد و تا ابد بر بیت یعقوب حکمرانی خواهد نمود و ملک او آخر ندارد (انجیل لوقا: ۱-۳۴).

#### ۴. عدم نقل گزارش تاریخی

مفسران، به‌ویژه مفسرانی که با رویکرد منفی به تاریخ نگریسته‌اند، در موارد فراوانی، گزارش‌های تاریخی را نقل نکرده‌اند. علامه طباطبائی در خصوص روایات تاریخی، ذیل آیه ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات «وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» درباره حضرت یونس علیه السلام می‌نویسد:

روایاتی که از طرق امامان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیات وارد شده با اینکه بسیار زیاد است و نیز بعضی از روایاتی که از طرق اهل سنت آمده، هر دو در این قسمت (اسرائیلی بودن) شریکند که بیش از آنچه از آیات استفاده می‌شود چیزی ندارند، البته با مختصر اختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند، و ما هم به همین جهت، از نقل آنها صرف‌نظر کردیم (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۷، ص ۲۵۳).

سیدقطب نیز در توضیح آیات مربوط به حضرت نوح علیه السلام، از ذکر هرگونه روایت تاریخی امتناع می‌ورزد (سیدقطب، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۶).

یکی از شاخصه‌های بارز ناسنوازی متنی گزارش‌های تاریخی اختلاف‌های فراوان بین آنها در یک موضوع و آیه خاص است؛ مثلاً، آیه ۱۰۲ سوره مبارکه بقره «وَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ يُطِغِنُ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَانَ» پراحتمال‌ترین آیه قرآن شمرده شده است (۱ به توان ۴ در ۳ به توان ۹ در ۴). آیه مربوط به ذوالقرنین نیز یکی از این آیات است.

علامه طباطبائی در تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین می‌نویسد: روایات مروی از طرق شیعه و اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از طرق خصوص شیعه از ائمه اطهار علیهم السلام و همچنین اقوال نقل‌شده از صحابه و تابعان، که اهل سنت با آنها معامله حدیث نموده‌اند (که آنها را احادیث موقوفه می‌خوانند) درباره داستان ذوالقرنین بسیار اختلاف دارد؛ آن هم اختلاف‌هایی عجیب، و آن هم نه در یک بخش داستان، بلکه در تمامی خصوصیات آن. این اخبار در عین حال، مشتمل بر مطالب شگفت‌آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده و بلکه عقل سالم آن را محال می‌داند، و عالم وجود هم منکر آن است. و اگر خردمند اهل بحث آنها را با هم مقایسه نموده، در آنها دقت نماید هیچ شکی نمی‌کند در اینکه مجموع آنها خالی از دسیسه و دستبرد و جعل و مبالغه نیست. از همه مطالب غریب‌تر، روایاتی است که علمای یهود که به اسلام گرویدند — از قبیل وهب بن منبه و کعب الاحبار — نقل کرده‌اند؛ یا اشخاص دیگری نقل کرده‌اند که از قراین به دست می‌آید از همان یهودیان گرفته‌اند. بنابراین، دیگر چه فایده‌ای دارد که ما به نقل آنها و استقصا و احصای آنها با آن کثرت و طول و تفصیلی که دارند، پردازیم؟ (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۳۱۰).

ولی با این حال، جالب است که ایشان در ادامه، این اقوال تاریخی را نقل می‌کند و به این اختلافات هم می‌پردازد.

چند نکته از این نمونه تفسیری که علامه طباطبائی نقل کرده، مدنظر است:

اول. تأکید بر این مسئله که با وجود آنکه به آسیب اسرائیلیات اشاره می‌شود، ولی در عمل، از جانب مفسر تحرزی از آن نمی‌شود. البته شاید کسی این‌گونه از مرحوم علامه دفاع کند که وی در بحث روایی خود، بنا ندارد مبنا و اصول تفسیر آیات را مطرح کند، بلکه صرفاً در صدد ارائه یک بسته روایی در کنار تفسیر آیات است.

دوم غالب یا همه این اختلافات ذکر شده از منابع روایی سنّی و شیعه بوده است، نه کتب تاریخی. اگر غرض قرآن از تاریخ بدون تحدید زمان و مکان آن است که عبرت‌گیری به همین وسیله حاصل می‌شود و نیازی به ذکر جزئیات نیست، پس باید گفت: این‌همه جزئیاتی که در زبان این روایات آمده چگونه قابل توجیه است؟

باید توجه داشت که صرف ناسازگاری بدوی عقلی نمی‌تواند مجوزی برای طرد روایت باشد. چه‌بسا مضامین یک روایت به معجزه‌های ارتباط داشته باشد و یا اینکه متن آن قابل تأویل باشد. در ادامه، به این دو مسئله می‌پردازیم:

**۵. نقل گزارش بدون اظهار نظر**

با توجه به اشتراکات فراوان قرآن و عهدین در مواد تاریخی، مفسران در تفسیر خود، به گزارش‌های عهدین بی‌توجه نبوده‌اند. نقل یک مطلب بدون اظهار نظر دربارهٔ صحت و سقم آن، می‌تواند فواید ذیل را به همراه داشته باشد:

اول. مفسر به گزارش‌ها بی‌توجه نبوده و آنها را در تفسیر خود لحاظ کرده است. می‌توان گفت: در بسیاری از موارد، مفسر به بیان تاریخ می‌پردازد، ولی هدف از آن چیزی جز نقل نیست و هیچ ارتباطی با تفسیر آیه ندارد. همین حساسیت موجب می‌شود که مفسر از تعبیر «رُوی» استفاده کند، یا آنکه در نهایت، علم آن را به خدا واگذار کند. نمونهٔ این رویکرد تفسیر کشاف است که از ممیزات آن سلامت از داستان‌های اسرائیلی است و در نقل گزارش‌های داستان حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام به همین صورت عمل کرده است (زمخشری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۸۰). شاید یکی از علل عدم توقف حضور اسرائیلیات در تفاسیر، همین مسئله باشد؛ یعنی مفسر با وجود اذعان به بی‌پایگی گزارش، خود را ناگزیر از نقل آن برای اعتبار بخشی به جامع‌نگری خود می‌داند. این رویکرد مفسران می‌تواند این پیام را به دنبال داشته باشد که در بدترین شرایط نیز طرد گزارش‌های تورات توصیه نمی‌شود.

از سوی دیگر، نقل این گزارش‌ها می‌تواند گویای پذیرش ضمنی آنها توسط مفسر و تأیید شدن نظر تفسیری وی توسط آن گزارش‌ها باشد. علامه طباطبائی در تفسیر آیه «أَذِ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ» (آل عمران: ۳۵) بر اساس روش تفسیری خود، در ضمن «بحث روایی»، به نقل برخی روایات تاریخی شیعی می‌پردازد و آن‌گاه این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: «این روایات به‌طوری‌که ملاحظه می‌فرمایید، درست مطابق بیان ماست» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۸۷).

جالب است که ایشان دو اشکال جدیدی را که براساس آن روایات به وجود می‌آید بی‌پاسخ خوانده و از عهدهٔ تفسیر خود خارج می‌داند؛ یعنی تا آنجا که گزارش تاریخی همراه با نظر تفسیری ایشان است، از آن به‌عنوان مؤید استفاده می‌کند، و در آنجا که با اشکال مواجه می‌شود اصراری بر مبنا بودن آن روایت ندارد.

از سوی دیگر، کارکرد تاریخ در تفسیر را نباید یک کارکرد آنی و مستقیم تصور کرد، بلکه مجموعه فضایی که گزارش‌های تاریخی برای مفسر فراهم می‌کند ایشان را به برداشت صحیح‌تر از آیه نزدیک می‌کند. علامه طباطبائی از کسانی است که در عمل نشان داده بین تفسیر آیات تاریخی و ذکر اقوال مورخان تفاوت است و مجرد ذکر یک تاریخ ذیل آیهٔ تاریخی به معنای تفسیر آیه

محسوب نمی‌شود. ایشان پس از تفسیر آیات تاریخی مربوط به حضرت نوح علیه‌السلام (سورهٔ هود) و نقل روایت، می‌نویسد:

این حدیث، که ما قسمتی از آن را با طول و تفصیلش نقل کردیم، خیلی ارتباط به بحث تفسیری نداشت. چیزی که هست، ما آن را به‌عنوان نمونه‌ای از روایات بسیاری که در این جزئیات از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده آوردیم، و نیز به این منظور نقل کردیم تا برای خواننده در فهم داستان‌های آیات مورد بحث کمکی از ناحیهٔ روایات شده باشد (همان، ج ۱۰، ص ۳۶۵).

**۶. رد گزارش‌های تاریخی**

علامه طباطبائی گاهی گزارش تاریخی را نقل کرده و به نقد و درنهایت، طرد آن پرداخته است. این رویکرد در درون خود، گویای پذیرش قابلیت عهدین و اعتبار اجمالی آن برای بررسی گزارش‌های تاریخی قرآن است. برای نمونه، علامه طباطبائی ذیل آیه «قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» (هود: ۷۸) می‌نویسد:

ممکن است یکی از مفسران به ما اشکال کند و بگوید: تعبیر به کلمهٔ «بنات» با اینکه آن جناب پیش از دو دختر نداشته، خود دلیل و قرینه است بر اینکه مرادش زنان امت است، نه دو دختر خودش؛ چون لفظ جمع بوده که بر فرد صادق نیست. در جواب می‌گوییم: بر این هم که آن جناب دو دختر داشته، از الفاظ آیه هیچ دلیلی نیست، نه در کلام خدای تعالی و نه در تاریخی که مورد اعتماد باشد، بلکه در تورات موجود آمده که لوط تنها دو دختر داشته، ولی گفتهٔ تورات مورد اعتماد نیست (همان، ص ۵۰۸).

**ج. نقد گزارش‌های تاریخی**

شناخت صحیح و کامل هر موضوع بستگی به میزان آگاهی دارد که از راه‌های گوناگون دربارهٔ آن به‌دست می‌آید. حتی بنا بر دیدگاه «کفایت تفسیر قرآن به قرآن» - که روش تفسیری مرحوم علامه است - یا تفسیر «قرآن به قرآن و سنت»، نمی‌توان در تفسیر، به گزارش‌های تاریخی بی‌توجه بود. علامه طباطبائی در برخورد با این گزارش‌ها، اعم از اسرائیلیات، گزارش‌های عهدینی و روایات تاریخی، روش خاصی دارد که در ادامه، آنها را در قالب چند روش پی می‌گیریم:

**۱. عدم تنافی با دریافت‌های عقلی و نقلی**

عمده نقدهایی که بر تورات و انجیل وارد شده نقدهای متنی است. متن گزارش‌های تاریخی از جهات گوناگون نقد شده و ناستواری‌های زیادی به آنها نسبت داده شده است. شاید به‌سبب همین ناسازگاری‌های درونی است که در تاریخ‌های عمومی، چون تاریخ یعقوبی و الکامل ابن‌اثیر، و تاریخ

پیامبران به تفصیل مطرح نشده است. این مسئله می‌تواند این مفهوم را داشته باشد که گزارش‌های تاریخی تورات و انجیل چندان استوار نبوده است.

تنافی با دریافت‌های عقلی و نقلی از عمده شواهد ناستواری متنی به‌شمار می‌رود. مطالبی در گزارش‌های تاریخی به چشم می‌خورد که به هیچ وجه، با مبانی دینی و عقلی سازگار نیست. خود علامه طباطبائی می‌نویسد: «این احادیث و اخبار، همه به ماقبل تاریخ منتهی می‌شود و آن‌طور که باید، نمی‌توان به آنها اعتماد کرد» (همان، ج ۱۴، ص ۷۳).

یا در جای دیگر می‌نویسد: «بیشتر روایاتی که در این داستان وارد شده مطالب عجیب و غریبی دارد که نظایر آن در اساطیر هم کمتر دیده می‌شود؛ مطالبی که عقل سلیم نمی‌تواند آن را بپذیرد و بلکه تاریخ قطعی هم آنها را تکذیب می‌کند» (همان، ج ۱۵، ص ۳۶۹).

برای نمونه، می‌توان به روایتی در کتاب *بحارالانوار* اشاره کرد. مرحوم علامه ذیل داستان الیاس نبی علیه السلام، خلاصه‌ای از آن را آورده است و درنهایت، می‌نویسد: «هرکه خودش در آن دقت کند به ضعف آن پی می‌برد» (همان، ج ۱۷، ص ۲۴۵).

ایشان علت خودداری خود از ذکر روایات مربوط به داستان هود و عاد را این‌گونه ذکر می‌کند: «باید دانست که روایات درباره‌ی داستان هود و عاد بسیار وارد شده، اما مشتمل بر اموری است که به هیچ راهی نمی‌توان اصلاحش کرد، نه از طریق قرآن کریم و نه از طریق عقل و اعتبار، و به همین جهت، از ذکر آن روایات صرف‌نظر کردیم» (همان، ج ۱۰، ص ۴۵۵).

علامه طباطبائی درباره‌ی گزارش‌های ذیل آیات مربوط به حضرت یونس علیه السلام می‌نویسد:

موارد اختلافی که در این نقل با ظواهر آیات قرآن هست بر خواننده پوشیده نیست؛ مثل این نسبت که به آن جناب داده که از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است، و اینکه از برطرف شدن عذاب از قوم ناراحت شده، با اینکه از ایمان و توبه‌ی آنان خیر داشته است. چنین نسبت‌هایی را نمی‌توان به انبیا علیهم السلام داد (همان، ج ۱۷، ص ۲۶۵).

علامه طباطبائی درباره‌ی «چشمه‌ی حیات» در داستان حضرت خضر و موسی علیهم السلام می‌نویسد:

درباره‌ی آن، هیچ خبری از قضیه‌ی «چشمه‌ی حیات» نیست، جز گفته برخی از مفسران و داستان‌سرایان از اهل تاریخ، و مأخذی قرآنی که بتوان به آن استناد کرد، وجود ندارد. وجدان حسی نیز آن را تأیید نکرده و در هیچ ناحیه از نواحی کره‌ی زمین، چنین چشمه‌ای یافت نشده است (همان، ج ۱۳، ص ۳۳۸).

طبری پنج روایت به این مضمون که «ابراهیم دروغ نگفت، مگر در سه جا: دو جا درباره‌ی خدا و یک‌جا درباره‌ی ساره»، آورده که چهار مورد آن از ابوهریره است (طبری، ۱۳۹۲ق، ج ۲۳، ص ۴۵). اما روشن است که این مضمون قابل قبول نیست.

از دیگر نمونه‌هایی که در بردارنده‌ی تنافی با عقل و نقل است اینکه گفته‌اند:

در جریان طوفان نوح، آن پسری که از سوار شدن بر کشتی تخلف کرد پسر واقعی نوح نبوده، بلکه در بستر زنا شویی او متولد شده بود، و نوح خیال می‌کرد او واقعاً پسر خودش است، و خبر ندا شده که همسرش به ناموس وی خیانت کرده— و از مردی بیگانه باردار شده— و خدای تعالی در جمله «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» آن جناب را متوجه به حقیقت امر نموده است. و این تفسیر به حسن و مجاهد نسبت داده شده است (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱۰، ص ۳۵۲).

علامه طباطبائی در ردّ این تفسیر می‌نویسد:

این نیز در دست نیست؛ زیرا اولاً، نسبت ننگ به ساحت مقدس انبیا دادن امری است که ذوق آشنای با کلام خدای تعالی آن را نمی‌پسندند، بلکه این‌گونه امور را از ساحت مقدس انبیا دفع می‌کند، و آن حضرات را منزّه از امثال این باطل می‌داند. و ثانیاً، این مطلبی است که لفظ آیه به‌طور صریح بر آن دلالت ندارد و حتی ظهوری هم در آن ندارد؛ زیرا ما در این قسمت از داستان نوح علیه السلام، جز این جمله که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» چیز دیگری نداریم، و این عبارت هیچ ظهوری در آن جسارتی که مفسرین نام‌برده کرده‌اند، ندارد، و اگر در آیه «أَمْرَاتُ نُوحٍ وَأَمْرَاتُ لُوطٍ كَأَنَّتَ تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَاهُمَا» نسبت خیانت به همسر نوح و همسر لوط داده، بیش از این ظهور ندارد که آن دو زن با دشمنان شوهر خود دوستی می‌کرده‌اند، و اسرار شوهر خود را مخفیانه در اختیار دشمنان می‌گذاشته و آنان را بر علیه همسران خود می‌شوراندند (همان، ص ۳۵۳).

## ۲. توجه به مقام عصمت

در آیات تاریخی، تعبیری همچون «ذنب» و «عصیان» وجود دارد که درباره‌ی انبیا به کار رفته، اما مفسران معنای آن را به‌گونه‌ای تأویل کرده‌اند که مناسب جایگاه پیامبران باشد. این‌گونه تأویل‌ها می‌تواند با تحول مفاهیم در بستر زمان، ارتباط داشته باشد. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «به هر حال، باید توجه داشت که کلیه عبارات آیات تاریخی به وجه صحیحی تأویل شوند؛ مثلاً، آیه «وَاللَّا تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي أَكُنُّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (هود: ۴۷) کلامی است از نوح علیه السلام که صورتش صورت توبه است، ولی حقیقتش شکر در برابر نعمت تعلیم و تادیبی است که خدای تعالی به وی ارزانی داشت. علت اینکه به صورت توبه تعبیر شده این است که همین شکرگزاری رجوع به خدا و پناه بردن به اوست، و لازمه‌ی آن این است که از خدای تعالی طلب مغفرت و رحمت کند؛ یعنی آن عملی که اگر انسان انجام دهد گرفتار لغزش و سپس دچار هلاکت می‌گردد بر آدمی ببوشاند، (چون «مغفرت» به معنای «پوشاندن» است) و نیز عنایت و رحمتش شامل حال آدمی گردد. کلمه «ذنب» تنها به معنای نافرمانی خدای تعالی نیست، بلکه به هر وبال و اثر بدی که عمل آدمی داشته باشد هر چند آن عمل نافرمانی امر تشریحی

خدای تعالی نبا شد نیز «ذنب» گفته می‌شود. و در نتیجه «مغفرت» نیز تنها به معنای آمرزش و پوشاندن معصیت به معنای معروفش در نزد متشرعه نیست، بلکه هر ستر و پوشش الهی مغفرت الهی است، هر چند ستر آثار سوئی باشد که عمل صالح انسان داشته باشد، و اگر خدای تعالی آن اثر سوء را نپوشاند سعادت و آسودگی خاطر از آدمی سلب می‌شود» (همان، ص ۳۵۸).

مرحوم علامه ضمن رد نسبت‌های ناروا به انبیایی مانند حضرت یونس علیه السلام در عهدین می‌نویسد:

حال اگر بگویی نظیر این نسبت‌ها در قرآن کریم آمده، در آیات همین داستان در سوره صافات نسبت «باق» (فرار) به آن جناب داده و نیز او را «مغاضب» و خشمگین خوانده، و در سوره انبیاء به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی‌یابد، در پاسخ می‌گوییم: بین این نسبت‌ها و نسبتی که در کتب عهدین به آن جناب داده فرق است. آری، کتب مقدسه اهل کتاب، یعنی عهد قدیم و جدید سرشار از نسبت گناه و حتی گناهان کبیره و مهلکه به انبیا علیهم السلام است. دیگر جا ندارد یک مفسر در این مقام برآید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند که از معصیت بیرون شود، بخلاف قرآن کریم که ساحت انبیا را با صراحت، منزه از معاصی و حتی گناهان صغیره می‌داند. و یک مفسر چاره ندارد، جز اینکه اگر به آیه و روایتی برخورد که به وی چنین نسبتی از آن می‌آید، آن را توجیه کند؛ برای اینکه آیاتی که بر عصمت انبیا علیهم السلام دلالت دارد خود قرینه قطعی است بر اینکه ظاهر چنین آیه و روایتی مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، و به همین جهت، در معنای کلمه «اذ بق» و نیز در معنای «مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» بیانی آوردیم که دیدید هیچ منافاتی با عصمت انبیا علیهم السلام نداشت، و حاصل آن معنا این بود که گفتیم: کلمات حکایت حال و ایهامی است که: فعل یونس علیه السلام موهوم آن بود و خلاصه اینکه یونس علیه السلام نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار ایهامی به این معانی داشت» (همان، ج ۱۷، ص ۲۵۶).

### ۳. توجه به اعجاز و تأویل

برخی از روایات تاریخی شامل اموری خارق‌العاده‌اند که ممکن است در ردیف خرافات واقع شوند، و حال آنکه دلالت بر معجزه می‌کنند. علامه طباطبائی در توضیح روایتی مربوط به پی کردن ناقه حضرت صالح علیه السلام می‌نویسد: «نباید در این حدیث، به خاطر اینکه مشتمل بر اموری خارق‌العاده است، از قبیل اینکه همه جمعیت از شیر ناقه مزبور می‌نوشیدند و اینکه همه آن جمعیت روز به روز رنگ رخسارشان تغییر می‌کرد، اشکال کرد؛ برای اینکه اصل پیدایش آن ناقه به صورت اعجاز بوده و قرآن عزیز به معجزه

بودن آن تصریح کرده و نیز فرموده که آب محل در یک روز اختصاص به آن حیوان داشته و روز دیگر مردم از آب استفاده می‌کردند و وقتی اصل یک پدیده‌ای عنوان معجزه داشته باشد دیگر جا ندارد که در فروع و جزئیات آن اشکال کرد» (همان، ج ۱۰، ص ۴۷۱).

ولی درباره همین موضوع، روایات دیگری وجود دارد که مرحوم علامه آنها را رد می‌کند. ایشان

می‌نویسد:

در بعضی از روایات، درباره خصوصیات ناقه صالح آمده که آن قدر درشت هیکل بود که فاصله بین دو پهلویش یک میل بوده. (و «میل» به گفته صاحب المنجد مقدار معینی ندارد. بعضی آن را به یک چشم انداز معنا کرده‌اند و بعضی به چهار هزار ذراع که حدود دو کیلومتر می‌شود) و همین مطلب از اموری است که روایت را ضعیف و موهوم می‌کند، البته نه برای اینکه چنین چیزی ممتنع‌الوقوع است — چون این محذور قابل دفع است و ممکن است در دفع آن گفته شود: حیوانی که اصل پیدایشش به معجزه بوده، خصوصیاتش نیز معجزه است — بلکه از این جهت که (در خود روایات آمده که مردم از شیر آن می‌نوشیدند و حیوانی که بین دو پهلویش دو کیلومتر فاصله باشد باید ارتفاع شکم و پستانش به سه کیلومتر برسد) چنین حیوانی با در نظر گرفتن تناسب اعضایش، باید بلندی کوهانش از زمین شش کیلومتر باشد و با این حال، دیگر نمی‌توان تصور کرد که کسی بتواند او را با شمشیر به قتل برساند. درست است که حیوان به معجزه پدید آمده، ولی قاتل آن دیگر به طور قطع، صاحب معجزه نبوده. بلی، با همه این احوال، جمله «لها شرب یوم ولکم شرب یوم» (یک روز آب محل از آن شتر و یک روز برای شما) خالی از اشاره و بلکه خالی از دلالت بر این معنا نیست که ناقه مزبور جثه‌ای بسیار بزرگ داشته است (همان).

ملاحظه می‌شود که مرحوم علامه بین این دو گروه از روایات، یعنی روایاتی که دلالت بر معجزه می‌کنند و گزارش‌هایی که بر اموری غیرواقعی و غیرعقلانی دلالت می‌کنند تفاوت جدی قایل می‌شود.

باز در همین زمینه و تفکیک بین معجزه و خلاف عقل، علامه طباطبائی درباره آیات مربوط به حضرت مریم علیها السلام (آل عمران: ۴۵) و مضمون روایات ناظر به آن (وحی شدن به عمران، وجود میوه غیرمو سمی در محراب حضرت مریم و وجود «درخواست نشانی» به معنای تشخیص بین خدایی و شیطانی بودن صوت) که به ظاهر با مبانی عقلی تنافی دارد، می‌نویسد: «بعضی از مفسران به شدت منکر این روایات شده و مضامین آن را به سختی رد کرده و گفته‌اند: هیچ راهی برای اثبات این امور نیست؛ نه خدای سبحان آن را گفته و نه رسول گرامی‌اش، و اموری هم نیست که عقل راهی به اثبات آن داشته باشد. تاریخ معتبر هم سخنی از آنها به میان نیاورده. در این میان، بجز مشتت روایات اسرائیلی و غیراسرائیلی نداریم، و احتیاجی هم نداریم که در فهم معانی آیات قرآن به این گونه وجوه دور از نظر تمسک کنیم. لیکن سخنان خود این مفسر سخنانی بی‌دلیل است و روایات مذکور هر چند خبر واحدند



و خالی از ضعف نیستند و یک اهل بحث ملزم نیست که حتماً به آنها تمسک بجوید و به مضامین آنها احتجاج کند، ولیکن اگر دقت و تدبر در آیات قرآنی مضامین مذکور را به ذهن نزدیک کرد، چرا آنها را نپذیریم؟ و از آن روایات، آنچه از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده مشتمل بر هیچ مطلب خلاف عقل نیست» (همان، ج ۳، ص ۲۸۹).

آن‌گاه خود علامه در تبیین اینکه روایت خلاف عقل چیست، می‌نویسد: «بلی، در بعضی از روایاتی که از قدمای مفسران نقل شده، اموری آمده که با عقل سازش ندارد؛ مثلاً، از قتاده و عکرمه روایت کرده‌اند که گفته‌اند: شیطان نزد زکریا آمد و او را در مورد بشارتی که شنیده بود، به شک انداخت و گفت: اگر این بشارت از ناحیه خدای تعالی بود آهسته به تو می‌رساند و آن را پنهان می‌کرد، همان‌طور که تو با خدا آهسته و نهانی سخن گفتی. از این قبیل و سوسه‌ها کرد و کرد تا او را به شک انداخت، با اینکه این‌گونه سخنان هیچ مجوزی برای پذیرفتنش نیست؛ نظیر گفتاری که در انجیل لوقا آمده (انجیل لوقا: ۱-۲۰) که جبرئیل به زکریا گفت: اینک دیگر زبان بسته شدی و نمی‌توانی سخن بگویی، مگر بعد از مدتی که مقرر شده و این بدان جهت بود که تو کلام مرا تصدیق نکردی؛ کلامی که به‌زودی صدقش محقق می‌شود» (همان).

با دقت در کلام مرحوم علامه، روشن می‌شود که باید بین خلاف عقل و معجزه، تفاوت قایل شد؛ یعنی نمی‌توان هر مطلبی را که ظاهر آن خلاف عقل است، رد کرد، ضمن آنکه وی ضمن مقایسه گزارش‌هایی که در حوزه تفسیری اهل سنت وجود دارد با روایات اهل بیت علیهم‌السلام، به دنبال آن است تا بیان کند که روایات اهل سنت بیشتر در معرض آسیب‌های مورد بحث است.

### نتیجه‌گیری

علامه طباطبائی در تفسیر خود، از تاریخ بهره برده و قبول تحریف عهدین ایشان را از مراجعه به عهدین باز نداشته است. بهره‌گیری از تواتر تاریخی، نقل مطالب تاریخی عهدین در تفسیر برای تأیید یافته‌های تفسیری یا برای مقایسه بین گزارش‌ها یا برای نقد و رد آنها، روش متداول مرحوم علامه است. آنچه در روش تاریخی ایشان مشهود است آن است که مرحوم علامه توانسته ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر را از نوعی انزوای تفسیری بیرون آورد و رویکرد حاکم بر تفسیر، یعنی تاریخ‌گرایی را به سمت اعتدال پیش برد.

### منابع

کتاب مقدس، ۱۳۸۸، انجمن کتاب مقدس ایران.

ایازی، سیدمحمدعلی، ۱۳۸۶، *المفسرون حیاتهم و منهجهم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۰۳ق، *تفسیر البرهان*، بیروت، مؤسسه الوفا.

زمخشری، محمودبن عمر، بی تا، *الکشاف عن حقایق غوامض القرآن*، قم، ادب الحوزه.

سجادی، سیدصادق و هادی عالم‌زاده، ۱۳۸۳، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران، سمت.

سیدقطب، بی تا، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دارشروق.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طبری، محمدبن جریر، ۱۳۹۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۶ق، *انوار الاصول*، به کوشش احمد قدسی، قم، نسل جوان.

نقیسی، شادی، ۱۳۸۳، *علامه طباطبائی و حدیث (روش شنا سی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی در المیزان)*،

تهران، علمی فرهنگی.